

نظریه‌های گفتمان به مثابه نظریه‌های جنسیت: تحلیل گفتمان در مطالعات زبان و جنسیت

نویسنده: ماری بوچولتز

مقدمه

مطالعه‌ی زبان و جنسیت در روندی روبه افزایش به مطالعه‌ی گفتمان و جنسیت تبدیل می‌شود. در حالی که تحلیل‌های آواشناسی، واژه‌شناسی و انواع دیگر تحلیل‌های زبانی همچنان اثرگذارند، بررسی‌های میان رشته‌ای درباره‌ی پدیده‌های درسطح گفتمانی، که حوزه‌ی دشوار همیشگی در پژوهش‌های زبان و جنسیت است، به رویکردی مرکزی در این رشته تبدیل شده‌است. این که حداقل چهار کتاب با موضوع زبان و جنسیت در عنوان جنسیت و گفتمان مشترک‌اند نشانه‌ای از تاثیر تحلیل گفتمان است (چشایر و تروودگیل، ۱۹۹۸؛ تانن، ۱۹۹۴ الف؛ تاد و فیشر، ۱۹۸۸؛ ووداک، ۱۹۹۷ الف). علاوه بر این، صدها کتاب، مقاله و پایان نامه در رشته‌های مختلف به بررسی فصل مشترک گفتمان و جنسیت از دیدگاه‌های تحلیلی متنوع پرداخته اند.

این افزایش سریع پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در راه هرگونه تلاش برای دستیابی به نمایی کلی و فراگیر مشکلاتی وجود دارد، زیرا با وجود این که بسیاری از این مطالعات آشکارا بر اساس بینش تحلیل گفتمان چارچوب بندی شده‌اند، رویکرد آن‌ها بسیار متفاوت است به گونه‌ای که ارائه‌ی برداشت یکپارچه‌ای از تحلیل گفتمان به عنوان ابزاری برای مطالعه‌ی زبان و جنسیت را ناممکن می‌نماید. بنابراین رویکرد روشنی به تحلیل گفتمان که بتوان آن را «تحلیل گفتمان فمینیستی» نامید وجود ندارد؛ در واقع، نه همه‌ی رویکردها به جنسیت و گفتمان در جهت‌گیریشان فمینیستی هستند و نه شکل واحدی از فمینیسم وجود دارد که مورد پذیرش همه‌ی دانشمندان فمینیستی باشد. درعوض، هدف این فصل، تهیه‌ی طرحی اولیه از صورت‌های مختلفی است که تحلیل گفتمان می‌تواند داشته باشد و این که چگونه آن‌ها برای استفاده در بررسی جنسیت به کار گرفته می‌شوند. تمرکز من به‌ویژه بر رویکردهای کیفی به تحلیل گفتمان است، هر چند که مطالعات بسیاری در مورد جنسیت در گفتمان از روش‌های کمی استفاده کرده‌اند، که تعدادی از چارچوب‌هایی که در این جا نشان داده می‌شود بر اساس آن ترسیم شده‌است. رویکردهای تحلیل گفتمانی که در این فصل مورد توجه قرار گرفته‌اند در چهار سنت پژوهشی متفاوت اما غالباً مرتبط ریشه دارند: سنت مردم شناختی که بر کردارهای فرهنگی متمرکز است؛ سنت جامعه شناختی که بر کنش‌های اجتماعی تاکید دارد؛ سنت انتقادی که بر متون متمرکز است و شیوه مردم شناختی متاخر دیگری که به خط سیرهای تاریخی گفتمان توجه می‌کند.

این فصل پس از بررسی اولیه تعاریف زبان‌شناختی و غیر زبان‌شناختی از گفتمان که در پژوهش‌های با موضوع جنسیت ارایه شده است، تاریخچه و پیشرفت هر رویکرد را دنبال و نزاع‌ها و گسل‌های بین رویکردهای رقیب را

برجسته می‌نماید. از آن جایی که کاربرد هر چارچوب تحلیل گفتمانی در مورد مسائل مربوط به جنسیت همراه با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های نظری درباره رابطه‌ی درونی گفتمان، هویت و قدرت خواهد بود، این فصل هم‌چنین روش‌هایی را که نظریه‌های معینی از گفتمان متضمن نظریه‌های معینی از جنسیت می‌شود، مورد توجه قرار می‌دهد. در پایان پیش از ادامه، اشاره‌ی به این نکته ضروری است که در بسیاری از موارد اشاره‌ی دقیق به چارچوب خاصی که مطالعه‌ای معین در درون آن انجام می‌شود دشوار است، زیرا بیشتر پژوهش‌های زبان و جنسیت بر رویکرد واحدی از گفتمان متکی نیستند. پژوهش‌هایی که در این جا توصیف می‌شود نه به دلیل تعلقشان به چارچوبی مشخص بلکه به دلیل توانایشان در شرح جزئیات انواع مشخصی از تحلیل گفتمان که در موضوع جنسیت به کار گرفته شده‌اند انتخاب شده‌اند.

ارایه تعریفی از "گفتمان"

واژه‌ی "گفتمان" خود محل بحث است و در سنت‌های متفاوت علمی، تعریف‌های متفاوتی از این واژه ارایه شده‌است، تعریف‌هایی که برخی از آن‌ها فراتر از رویکردهای زبان-محور قرار دارد. در در علم زبان شناسی، تعریف غالب "گفتمان" تعریفی رسمی است که از سازمان‌بندی این رشته در قالب سطوح مختلف واحدهای زبانی مانند آواشناسی، ساخت‌شناسی واژگانی و نحومشتق شده‌است. بنابر تعریف رسمی، همان‌طور که ساخت‌شناسی واژگانی سطحی از زبان است که در آن اصوات با هم ترکیب شده و واژه‌ها را می‌سازد و نحو سطحی از زبان است که واژه‌ها با هم ترکیب شده، جملات را می‌سازد، همین‌طور گفتمان سطحی زبان شناختی است که جملات با هم ترکیب شده، واحدهای بزرگ‌تری را می‌سازد. تعریفی دیگر نه بر شکل زبان‌شناختی بلکه بر کارکرد تمرکز دارد.

گفتمان، در این دیدگاه، زبان در بافت است، به عبارت دیگر، زبان آن‌گونه که در موقعیت اجتماعی به کار برده می‌شود، نه در قالب صورت‌های زبانی ایده‌آل گرایانه و انتزاعی که دغدغه‌ی مرکزی بسیاری از نظریه‌های زبان‌شناسی است. نظر به توجهی که مطالعه‌ی زبان و جنسیت به بافت گسترده‌تر کاربرد زبان می‌دهد، این مطالعه به طور چشم‌گیری بر تعریف دوم گفتمان متکی است. هر چند که در عمل، هر دو تعریف در اغلب موارد با یکدیگر انطباق دارند، زیرا موارد بسیاری از زبان در موقعیتی که تحلیل گفتمان مطالعه می‌کند بزرگ‌تر از یک جمله است و حتی تحلیل‌های رسمی از گفتمان ممکن است مستلزم بررسی بافتی باشد که گفتمان در آن اتفاق می‌افتد.

اگر تعاریف زبان شناختی رسمی از گفتمان برای نیازهای پژوهش زبان و جنسیت بسیار محدودند، برخی از تعاریف غیرزبان‌شناختی که از نظریه‌ی پس‌اساختارگرایی برآمده‌اند بسیار مفصل‌اند. دیدگاه میشل فوکو (۱۹۷۲) به گفتمان به عنوان نظام‌های فرهنگی تاریخاً ممکن از دانش، باور و قدرت، مستلزم

توجه دقیق به جزئیات صورت‌های زبانی نیست. تحلیل گفتمان در چارچوب فوکویی گرایش دارد که درعوض توجه کند به این که چگونه زبان از نظام‌های دانش نهادهایی خاص مانند گفتمان پزشکی یا کیفی یاری می‌جوید. این تعریف پساساختارگرایی از گفتمان برای بسیاری از تحلیل‌گران گفتمان ناکافی است، هرچند که برخی براین باورند که گفتمان‌های فوکویی (یا شیوه‌های خاص فرهنگی و تاریخی سازماندهی دانش) می‌تواند و باید در تحلیل‌های گفتمان زبان‌شناختی (یا شیوه‌های خاص بافتی از کاربرد زبان) تلفیق گردد. چنین رویکرد تلفیقی ممکن است ارتباط تحلیل‌های زبان‌شناختی گفتمان برای مطالعه‌ی جنسیت را به دیگر رشته‌ها افزایش دهد. در واقع، تاثیر اصلی تحلیل گفتمان بر پژوهش‌های فمینیستی غیر زبان‌شناختی از فوکو و دیدگاه‌های مرتبط با او بوده‌است نه از جنبه‌ی زبان‌شناختی تحلیل‌های گفتمان که اغلب با سطحی از جزئیات فنی درگیر می‌شود که می‌تواند افراد آموزش ندیده در این رشته را به هراس اندازد.

با وجود طیفی از فعالیت‌های علمی که در ذیل عنوان تحلیل گفتمان قرار می‌گیرند، شناسایی حوزه‌های هم‌گرا ممکن است. تحلیل گفتمان نه یک نظریه واحد و نه یک روش واحد دارد، مجموعه‌ای است از چشم‌اندازها در مورد کاربرد زبان در موقعیت که مستلزم جهت‌گیری نظری مشترک کلی و رویکرد روش‌شناختی اجمالاً مشابهی است. گرچه صورت‌هایی که تحلیل گفتمان دارد به طور گسترده‌ای متنوع است، آن‌هایی که بر گفتمان به عنوان پدیده‌ی فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی تاکید دارند در این نظریه مشترک‌اند که گفتمان تنها بازتابی از جامعه، فرهنگ و قدرت نیست بلکه منبع تجدیدپذیر همیشگی آن‌ها نیز هست. به بیان دیگر، از نظر اغلب تحلیل‌گران گفتمان جهان اجتماعی در بخش عمده‌ای از طریق گفتمان تولید و بازتولید می‌گردد. روشی که از این پایگاه نظری پدید می‌آید یکی از تحلیل‌های دقیق درباره‌ی جزئیات گفتمانی در ارتباط با بافت آن است. جایی که تحلیل‌گران گفتمان اغلب با هم اختلاف می‌کنند در پرسش‌های درباره‌ی محدودیت‌های بافت (چه مقدار از دانش زمینه‌ای برای فهم یک صورت گفتمانی خاص ضروری و پذیرفتنی است؟)، جایگاه عاملیت (آیا سخن‌گویان کاملاً در کنترل گفتمان هستند؟ آیا آن‌ها صرفاً یک اثر گفتمان‌اند؟)، و نقش تحلیل‌گر (آیا نقش پژوهش‌گر کشف چشم‌اندازهای مشارکت‌کنندگان است یا ارائه‌ی تفسیری که ممکن است پرتویی نو بر گفتمان افکند؟). در پاسخ به چنین پرسش‌هایی، تحلیل‌گران گفتمان که در چارچوب‌های نظری متفاوتی کار می‌کنند تحت تاثیر سنت‌های بین‌رشته‌ایشان قرار دارند همان‌گونه که از پیشرفت‌های نظری مشخصی در پارادایم گفتمانی منتخب خودشان اثر می‌پذیرند. در نتیجه، علاوه بر حوزه‌ی گسترده‌ای از نقاط مشترک، تحلیل‌گران انواع مختلف تحلیل گفتمان فضای کافی برای نقد و تبادل نظر دوجانبه یافته‌اند. تفاوت بین رویکردهای مختلف به ویژه هنگامی آشکار می‌گردد که چگونگی تعامل میان لایه‌های گوناگون تحلیل گفتمان با حوزه‌ی مطالعات جنسیت و زبان، که مناقشه‌ها، و اختلاف نظرهای علمی خودش را دارد، مورد ارزیابی قرار

گیرد (بوچولتز ۱۹۹۹ الف). با این همه، در هر مورد خاص کاربرد ابزارهای تحلیل گفتمان کمک کرده است تا دانش ما از این که چگونه جنسیت و زبان متقابلاً همدیگر را شکل می دهند و در هم دیگر اثر می گذارند روشن گردد و توسعه یابد.

گفتمان به مثابه فرهنگ

در انسان شناسی زبان، جنسیت موضوع همیشگی بررسی های گفتمانی بوده است و پژوهش های جنسیت- پایه در اثبات سودمندی رویکردهای گفتمان محور به انسان شناسی یاری رساندند. این رویکردها جایگزینی برای آثار زبان شناختی پیشین درون انسان شناسی فراهم نمودند، آثاری که بر توصیف نظام های زبانی از طریق استنباط از واژه ها و جملات بافت زدا شده ی سخن گوینان بومی تاکید می کرد. در مقابل این سنت استنباط داده ها، اشکال تحلیل گفتمان با جهت گیری انسان شناختی که در دهه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ توسعه یافت ارزش داده های «طبیعی رویداده» (طبیعی به معنای غیر استنباطی) را، که اغلب با مشارکت کنندگان گوناگون و انواع متنوع کاربرد زبان درگیر است، مورد تاکید قرار دادند. این روش های جدید گردآوری داده ها هم چنین مسیرهای تازه ی را برای مطالعات انسان شناسی جنسیت گشودند.

در این جا دو چارچوب نظری مورد توجه قرار می گیرد، مردم شناسی ارتباطات و جامعه شناسی زبان تعاملی، که هر دو چشم اندازهایی سازگار و مکمل در مورد رابطه ی بین زبان و فرهنگ ارائه می کنند. هر دو از ریشه هایشان در انسان شناسی تمرکزی هماهنگ بر ویژه بودن و تغییرپذیری فرهنگی را وام گرفته اند. و هر دو فرهنگ و گفتمان را کاملاً در هم تنیده می بینند. با این وجود هر رویکرد بر اساس روش های متفاوتی که مفهوم فرهنگ را برای شکل دادن مطالعه ی جنسیت به کاربرده است، انواع بسیار متفاوتی از مشارکت را در پژوهش های زبان و جنسیت داشته است.

مردم شناسی ارتباطات

مردم شناسی ارتباطات (که پیشتر مردم شناسی سخن نامیده می شد)، توسط دل هیمز (۱۹۶۲)، (۱۹۷۴ به عنوان راهی برای این که کاربرد زبان در حوزه ی انسان شناسی محوریت بیشتری بیابد، تاسیس شد. این چارچوب به دنبال به کار گرفتن روش های مردم شناسی در مطالعه ی کاربرد زبان است. به عبارت دیگر، هدف این است که گفتمان را از چشم انداز اعضای همان فرهنگی که مورد مطالعه قرار گرفته است فهم کنند نه اولاً و پیش دستانه از چشم انداز انسان شناس. برای دستیابی به این هدف، مردم شناسان ارتباطات به جای مقوله بندی تحلیلی مبتنی بر دانش دانشگاهی خود، با در نظر گرفتن نظام های طبقه بندی خود سخن گوینان غالباً بر «روش های سخن گویی»- ژانرهای گفتمان که از طریق آن اعضای صالح یک فرهنگ دانش فرهنگی خود را نظم می دهند- تمرکز می کنند. آنان هم چنین از دیدگاه سخن گوینان بومی، بررسی می کنند که چگونه انواع معینی از کاربرد زبان (ارخداهای

گفتاری) در بافت‌های معینی به کار می‌رود (موقعیت‌های گفتاری). پژوهش در چارچوب مردم‌شناسی ارتباطات، در ارتباط با خاستگاه انسان‌شناسانه‌ی خود، در درجه‌ی اول بر کاربرد زبان فراتر از سخن‌گویان طبقه‌ی متوسط سفید پوست در جوامع صنعتی توجه می‌کند. شاید به همین دلیل است که در این رویکرد همان‌طور که بسیاری از اصطلاح‌شناسی‌ها نشان می‌دهد تاکیدها بر زبان گفتاری است.

یکی از تاثیرگذارترین نمونه‌ها در این پارادایم گزارش تفاوت‌های جنسیتی در جامعه‌ی زبانی ماداگاسکاری در ماداگاسکار اثر الینور کینان ([۱۹۷۴] ۱۹۸۹) است. کینان مشاهده نمود که در میان روستاییانی که او مطالعه می‌کند، زنان با شیوه‌ی مستقیم سخن گفتن در ارتباطاند و مردان با شیوه‌ی غیر مستقیم آن. کینان این الگو را با نگرش علمی و مشهور در آن زمانی که او پژوهش خود را انجام می‌داد به صراحت مقایسه نکرد. دیدگاه مشهور صحبت زنان را غیرمستقیم و صحبت مردان را مستقیم می‌دانست (به عنوان مثال لاکوف ۱۹۷۵)، اما دانشمندان بسیار دیگری نظرها را به دلالت‌های این یافته‌ها برای پژوهش در موضوع زبان و جنسیت جلب نمودند. تحلیل کینان با شناسایی تفاوت‌های جنسیتی متوقف نشد. او به کار خویش ادامه داد تا نشان دهد هر حالتی از گفتمان شکل متمایزی از قدرت را فراهم می‌کند. سبک گفتمانی مستقیم زنان ماداگاسکاری به آن‌ها اجازه می‌دهد تا در فعالیت‌های قدرت‌مدار سیاسی و اقتصادی مانند مواجهه، چانه‌زنی و مذاکره وارد شوند، فعالیت‌هایی که مردان یا کمتر در آن شرکت می‌کنند و یا هرگز در آن مشارکت ندارند. البته این یک تقسیم کار ساده‌ی گفتمانی نیست؛ همان‌گونه که کینان نشان می‌دهد ایدئولوژی‌های زبان ماداگاسکاری برای زبان غیر مستقیم به عنوان شیوه‌ای ماهرانه و استادانه و مناسب‌ترین شیوه برای سخنرانی عمومی امتیاز ویژه‌ای قائل است در حالی که برای زبان غیر مستقیم به عنوان زبانی سطح پایین و نشان‌دهنده انحطاط فرهنگ ماداگاسکاری ارزش کمی قائل است.

این یافته که شیوه‌ی زنان در صحبت کردن ارزش کمتری از شیوه‌ی مردان دارد در مطالعات دیگر در پارادایم مردم‌شناسی ارتباطات انعکاس پیدا نمود. به علاوه، بسیاری از مطالعات مشاهده‌ی کینان را که ژانرهای گفتمان مردان بیشتر گرایش دارد عمومی باشد و ژانرهای زنان بیشتر به خانگی بودن متمایل است حمایت می‌نمود. هر دوی این الگوهای کلی، با این وجود، توسط اثر جول شرزر (۱۹۸۷) به چالش کشیده شد. او در میان کونا، گروهی بومی در پاناما، ملاحظه نمود که صورت‌های گفتمانی زنان گاهی متفاوت از مردان، گاهی یکسان با آن‌ها، گاهی بالاتر یا مساوی، گاهی پایین‌تر، گاهی عمومی و گاهی خصوصی است.

جایی که بسیاری از مردم‌شناسان ارتباطات جنسیت را در درجه اول از دیدگاه تفاوت میان زنان و مردان مورد توجه قرار می‌دادند، رویکرد دیگر بر ژانرهای گفتمانی که از سوی زنان و دختران به کار برده می‌شود تمرکز دارد بدون این که آن را با کردارهای گفتمانی مردان و پسران به صورت گسترده مقایسه نماید. بسیاری از این آثار با تمرکز بر گفتمان زنان آفریقایی آمریکایی، تاکیدهای علمی زیاده از حد بر صورت‌های گفتمانی مردانه در بین

آفریقایی آمریکایی‌ها را جبران می‌کنند. به عنوان مثال کلودیا میچل -کرنان (۱۹۷۱) به شرح مفهوم دلالت‌گذاری می‌پردازد که در ابتدا به عنوان یک بازی از ناسزاهای آیینی میان پسران که در معرض دید عموم قرار می‌گرفت توصیف شده بود (به عنوان مثال آبراهامز ۱۹۶۲). میچل - کرنان عمل دلالت‌گذاری محاوره‌ای را گزارش می‌کند، ژانری از گفتمان که متضمن نقد غیرمستقیم است و زنان سخنگوی بالغ به طور ویژه‌ای در آن مهارت دارند. اخیراً پژوهش‌گران زبان و جنسیت پژوهش میچل -کرنان را با ژانرهای گفتمان دیگری از زنان و دختران مستند ساختند که زنان و دختران کارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را از طریق آن انجام می‌دادند، ژانرهایی نظیر «آن مرد گفت-آن زن گفت»، یا متهم کردن بخش دیگری از گروهی که با هم گپ

می‌زنند (گودوین ۱۹۸۰)؛ صحبت کردن با لهجه آفریقایی آمریکایی یا در کنار هم قرار دادن انگلیسی بومی آفریقایی آمریکایی و انگلیسی استاندارد به منظور نقد کردن مخاطب (مورگان ۱۹۹۹) و دیگر ژانرها. اگر چه این اثر ممکن است درباره‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های سخنگویان زن و مرد بحث کند، اما مقایسه بین این دو، نکته‌ی اصلی این اثر نیست. در عوض هدف این اثر ارزیابی توانایی گفتمانی زنان و دختران در توجه به شرایط خودشان است.

در هر دو شیوه‌ی تطبیقی و غیرتطبیقی، مردم‌شناسی ارتباطات به عنوان رویکردی به جنسیت، توانایی سخنگو، برداشت‌های محلی از کردارهای فرهنگی و تنوع بینا فرهنگی را برجسته می‌کند. از این رو مردم‌شناسی ارتباطات در عین حال که به دانشمندان گوشزد می‌کند که کاربرد زبان جنسیتی در هر همه جا یکسان نیست با پروژه‌ی فمینیستی توجه به توانایی و عاملیت زنان مشارکت می‌کند. اما از آنجایی که در این چارچوب نظری و به ویژه در پژوهش‌های اخیر، سخن‌گویان به طرز بارزی به عنوان کنش‌گران فرهنگی دیده می‌شوند کردارهای زبانی فردی اغلب بازتاب دهنده‌ی الگوهای فرهنگی گفتمان جنسیتی شده فرض می‌شود. تعمیم‌ها در این چارچوب احتمالاً در مورد این که چگونه «زنان» صحبت می‌کنند نیست بلکه درباره این است که زنان یک فرهنگ معین چگونه سخن می‌گویند؛ در این چارچوب، تنوع بین زنان در یک بافت فرهنگی معین به ندرت مورد بحث قرار می‌گیرد. به علاوه، مردم‌شناسی ارتباطات از لحاظ تاریخی گرایش داشته‌است بر بر آن دسته از رخدادهای گفتاری تمرکز کند که عمومی‌تر، آیینی‌تر و عملکردگراتر است، به طور دقیق، آن انواعی از گفتمان که در اغلب فرهنگ‌ها مشارک‌کنندگان زن کمتری دارد. به همین دلیل شیوه‌ی سخن گفتن زنان ممکن است از سوی سخن‌گویان بومی و هم‌چنین تحلیل‌گران کم‌اهمیت‌تر از شیوه‌ی مردان در نظر گرفته شود. از این رو تغییر در تاکیدها از رخدادهای گفتاری عمومی و آیینی به تعاملات محاوره‌ای و روزانه، همان‌گونه که به طور ویژه‌ای در مطالعه‌ی غیرتطبیقی ژانرهای گفتمان ثبت شده‌است، ارزیابی کامل‌تری از کاربرد گفتمان توسط زنان را ممکن می‌سازد.

مردم‌شناسی ارتباطات به طور گسترده‌ای به توصیف و تحلیل صورت‌های گفتمانی که لحاظ فرهنگی برجسته و نسبتاً مجزایند پرداخته‌است: کنش گفتاری، رخدادها، و ژانرهایی که شناسایی شده‌اند و اغلب از سوی اعضای یک فرهنگ نام‌گذاری گردیده‌اند. هنوز بخش بزرگی از زندگی اجتماعی در گفت‌وگوهای عادی صورت می‌پذیرد و بسیاری از فرهنگ‌ها برای کردارهای گفتمانی که در حوزه‌ی روزمرگی صورت می‌پذیرد ضرورتاً نامی ننهاده‌اند یا آن‌ها را شناسایی نکرده‌اند. مردم‌شناسی ارتباط هم‌چنین عمدتاً بر شواهد دورنی گفتمان از فرهنگی واحد تمرکز دارد تا این‌که تمرکز داشته باشد بر این‌که چگونه همان صورت‌های گفتمانی توسط اعضای با پس‌زمینه‌های فرهنگی متفاوت فهم می‌گردد. جامعه‌شناسی زبان تعاملی، به عنوان دیدگاهی مکمل به گفتمان درون مردم‌شناسی، تعاملات و برخوردهای فرهنگی را مرکزی برای بررسی‌های کاربرد زبان می‌داند. این رویکرد به دیدگاه‌های متفاوت بسیاری درباره زبان و جنسیت منجر شده‌است.